

• ارول ای. هریس •

طرح اجمالی

فلسفه اسپینوزا

ترجمه سید مصطفی شهرآیینی



نشرنی

فهرست مطالب

مقدمه	۷
سخن مترجم	۹
پیش‌گفتار	۱۱
۱. مقدمه: جذابیت کنونی فلسفه اسپینوزا	۱۵
۲. عقل‌گرایی و روش استنتاجی	۳۳
۳. تصور خدا و وجود او	۴۷
۴. صفات خداوند	۶۳
۵. بدن و ذهن	۷۹
۶. شناخت	۸۹
۷. نظام معمول طبیعت	۱۰۵
۸. زمان و سرمدیت	۱۱۱
۹. انفعالات	۱۱۷

۱۰. غایت‌شناسی و اختیار..... ۱۳۵
۱۱. خیر و شر..... ۱۴۹
۱۲. اخلاق و زندگی خوب..... ۱۶۷
- ماهیت انسان..... ۱۶۷
- ضعف انسان..... ۱۷۱
- حیات عقلانی..... ۱۷۲
- فضیلت و رذیلت..... ۱۷۸
- قدرت عقل..... ۱۸۵
۱۳. سیاست..... ۱۸۹
- ماهیت دولایه بشر..... ۱۸۹
- قانون طبیعی..... ۱۹۱
- حاکمیت..... ۲۰۰
- صلح و جنگ میان دولت‌ها..... ۲۰۵
- آزادی سیاسی..... ۲۰۷
۱۴. عقل و وحی..... ۲۰۹
- پی‌گفتار..... ۲۲۷
- واژه‌نامه..... ۲۲۹
- منابع پیشنهادی برای مطالعهٔ بیش‌تر..... ۲۵۳
- نمایه..... ۲۵۵

مقدمه: جذابیت کنونی فلسفه اسپینوزا

فلسفه این روزها با اداره زندگی ارتباط روشن — اگر نگوییم ندارد — بسیار ناچیزی دارد. فیلسوفان دانشگاهی^۱ درست مانند ریاضی دانان حرفه خویش را فاقد هرگونه تأثیری بر شیوه پرداختن آنها به امور دیگر یا بر علائق غیرفلسفی شان می دانند. اما این، تحول نسبتاً نوظهوری است. فلسفه در سستی که از سقراط به ما رسیده تا دهه های نخست سده اخیر، شیوه زندگی و باوری کلی بود که آدمی بدان به مثابه دین و به مثابه پای بندی به آرمان هایی می نگریست که می کوشید تا مطابق با آنها زندگی کند. بنابراین شاید در کل، مایه شگفتی نباشد که می بینیم فیلسوفی در سده هفدهم در همان آغاز تفکرش از خود می پرسد که جست و جوی کدام غایات در زندگی بیشترین رضایت و خرسندی را به بار می آورد و نتیجه می گیرد که غایاتی که بیش تر مردم معمولاً در پی آنها هستند بی حاصل و بیهوده اند و او خود توانست تمام عمر را به سودمندی هرچه تمام وقف جست و جوی حقیقت کند.

امروزه نویسندگانی هستند که حتی تصمیم بر چنین کاری نیز برای شان بسیار بی معنا شده است؛ زیرا از دهه ۱۹۴۰ فیلسوفان — هم گام

1. academic philosophers

در طلب طمأنینه و رضایت خاطر سرگردان مانده، رهسپار راه‌های عجیب اباحه‌گری^۱، خوش‌گذرانی‌های افراطی^۲، تحریفاتی هذیان‌گونه دربارهٔ واقعیت^۳، و کناره‌گیری نابخردانه از جامعه^۴ کرده است. انکار هرگونه معیاری برای حقیقت زمینه‌ساز جست‌وجوی حقیقت در امور غیرحقیقی و در توهمات شده و در هر دو ساحت عمل و نظر، به خود-انکاری^۵، سرگردانی^۶، و سرانجام به نومیدی^۷ انجامیده است.

در مقابل، بندیکت اسپینوزا معتقد بود که جملگی حقایق، مجموعهٔ واحد و منسجمی از معرفت، و خود معرفت هم بخش مکملی است از مجموعهٔ واحد و تقسیم‌ناپذیر واقعیت که او آن را جوهر-یا-طبیعت-یا-خدا^۸ می‌نامید. او این مجموعه را تنها متعلق دارای ارزش غایی و تنها چیزی می‌دانست که دلبستگی و سرسپردگی نسبت به آن، آدمی را به رضایت کامل می‌رساند. او در همان اوایل زندگی‌اش به این نتیجه رسید، چنانکه خود می‌گوید: «به تجربه دریافته بودم که همهٔ چیزهایی که معمولاً در زندگی رخ می‌دهد، بیهوده و پوچ است». او از آن پس، همهٔ علائق و فعالیت‌های خود را (که بی‌درنگ رهای‌شان نکرد) تابع حیات فکری‌اش کرد و تا زنده بود — تا آن‌جا که معلوم است — در التزام کامل به تعالیم و باورهایش رفتار کرد. فلسفهٔ او به‌راستی دینش بود و از دل پژوهش‌های او^۹ و مشخصاً دینی و از درون پرسش‌گری ژرف‌کاوانهٔ او دربارهٔ باورهای دینی سستی و کهن

با پیلاتس^۱ — پرسش «حقیقت چیست؟»^۲ را هرچه بیش‌تر طرح کرده‌اند. این پرسش یا با این پاسخ نسبی‌گرایانه روبه‌رو می‌شد که حقیقت عبارت است از آنچه مردم هر زمانه‌ای بدان باور دارند و یا این‌که در پاسخ به آن هرگونه معنای کلی برای واژهٔ «حقیقت» انکار شده و اظهار می‌شد که هرچند ممکن است گزاره‌ای خاص، صادق یا کاذب باشد، چیزی به‌نام حقیقت به ماهی حقیقت^۳ در کار نیست. این [پاسخ اخیر] فقط راه دیگری است برای قول به نسبیت‌انگاری^۴ که حقیقت را نه‌تنها بسته به زمانه و بستر اجتماع بلکه بسته به موضوع پژوهش نیز نسبی می‌سازد.

اما نسبیت‌انگاری چه در مقام نظریه و چه در مقام آیینی عملی، رضایت‌بخش نیست. آن در مقام نظریه، نافی خود است چرا که نمی‌تواند برای خود بیش از هیچ نظریهٔ دیگری مدعی اعتبار باشد و در مقام عمل هم فرد را با گزینشی کور و بی‌اساس وامی‌گذارد تا پیرو هوس یا میل گزافی خویش باشد. فرجام گریزناپذیر این مکتب جز سردرگمی و تعارضی نیست که از دست عقل هم برای گشایش در آن، کاری برنمی‌آید (چون عقل جز به حقیقت عینی استناد نمی‌جوید). بلکه اگر اصلاً راه‌حلی در کار باشد، تنها زور خواهد بود و آن‌گاه که قدرت محض حکم‌فرما شود، دیگر سخن‌گفتن از حق بیهوده و پوچ است و تنها منافع اقویا، دیکتاتورها و جباران تأمین می‌شود.

از این‌رو نباید شگفت‌زده شویم از این‌که شیوع نسبیت‌انگاری در دوران جدید به نوعی سردرگمی و سرخوردگی انجامیده و نسل جدید را که

۱. Pilate (Pilatus Plotinus) قاضی دادگاهی که حکم به مصلوب‌شدن حضرت عیسی (ع) داد. از این شخصیت در هرکدام از انجیل چهارگانه توصیف متفاوتی ارائه شده است. — م.
 ۲. «عیسی جواب داد ... من متولد شدم و ... در جهان آمدم تا به حقیقت شهادت دهم و هرکه طرفدار حقیقت است، سخن مرا می‌شنود. پیلاتس به او گفت حقیقت چیست؟» (انجیل یوحنا ۳۸-۳۷: ۱۸). — م.

3. Truth as such
 4. relativistic creed

1. permissiveness
 2. extravagant orgies
 3. psychedelic distortions of reality
 4. irrational withdrawal from society
 5. self-refutation
 6. disorientation
 7. ultimate despair
 8. Substance-Or-Nature-Or-God